

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره بیست و یکم ۲۷ آذر ۱۳۹۵

مارکسی، بینوایان، مظلومان و حکومت خنده آور اسلامی سرمایه در ایران!

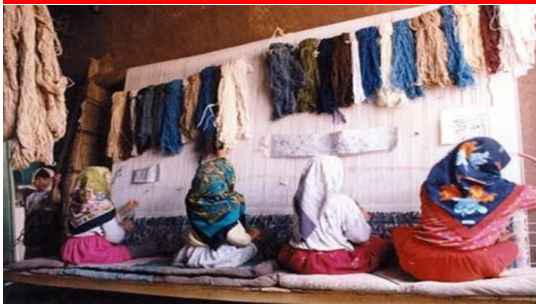
چه کسی گفته است که کارگر قرن بیستم باید فقیر باشد؟ کجا بود خداوند وقتی طبقه کارگر دستمزد خانواده پنج نفره به اضافه بیمه بیکاری را ضامن رفاه امروز خود نمود؟ میگویند همه چیز خلقت خداست و حکمتی در آن است. هر چه باشد خداوند بیجا کرد تورم را آفرید، خداوند بیجا کرد زندان اوین را آفرید، خداوند بیجا کرد کلید بهشت را در دست این حضرات قرار داد، خداوند بیجا کرد مأموریت دفاع از منافع میلیونها کارگر و شریف را بدست شوراهای اسلامی و خانه کارگر سپرد تا به اندازه یک قرن چرک و خفت و التماس و دریوزگی را بر روی آن جامعه استفراغ کنند

صفحه ۳

کار کودکان در قالی بافها:

به این ننگ پایان دهیم!

کمپین



ما خواهان شکل گیری یک جنبش سراسری و قدرتمندی هستیم که خانواده این کودکان در مرکز آن قرار بگیرند. این حرکت باید با حمایت گسترده همه کارگران و زحمتکش محله روپرو شود که اجازه نمیدهند محله آنها به مرکز بیگاری کودکان تبدیل گردد.

از همه فعالین و نیروها و احزاب سیاسی، و از همه مدافعین حقوق طبقه کارگر تقاضای حمایت از خواستههای ذکر شده را داریم.

صفحه ۲

یارانه و خواست تامین زندگی همه شهروندان جامعه

صفحه ۵

زنده باد انقلاب کارگری، مرگ بر ایران! صفحه ۷

یک روح خبیث در کالبد یک ملت! صفحه ۸

ساختمان مجلس و وزارت کار را به آبریزگاه عمومی

تبدیل کنیم! صفحه ۱۰

کار آفرینی:

وارونگی در کار، در زندگی و در رویا!

صفحه ۱۱

طنز

صفحه ۱۱

کارگران و فرهنگ کار: سعدی یا حافظ؟

کار کودکان در قالی بافها: به این ننگ پایان دهیم!

مطابق آمار رسمی سالانه یک میلیون کودک در بیغوله های کارگاهها قالی بافی به استثمار کشیده میشوند. آنچه که به نام صنعت فرش ایران شناخته میشود و همواره به عنوان یک تجارت پر سود بر تارک اقتصاد ایران درخشیده است، چیزی جز حاصل استثمار کار کودکان نیست. همه ما از شرایط کاری این کودکان خبر داریم. این "صنعت" برای موفقیت بهتر به دستانی هر چه کوچکتر و به کودکانی نیاز دارد که کمتر از جای خود تکان بخورند. ترکیب این شرایط و محل دارهای قالی، محیط کار را برای این کودکان به بازداشتگاه های کار اجباری شبیه میسازد. طبیعی است که این کودکان از تحصیل، از بازی، از رشد و پرورش طبیعی و پایه ای خود برای همیشه باز می مانند. خارج از توجیهات والدین هیچ کس و به هیچ وجه نباید چنین رفتاری را با کودکان جامعه بپذیرد.

استثمار این کودکان در ایران قانونی است. این یک ننگ ملی است. این پدیده بر وجدان جمعی جامعه سنگینی میکند. استدلال مسئولان اداره این کارگاهها و مسئولان دولتی بسیار مسخره است:

می گویند: این کودکان دستمزد میگیرند!

می گویند: این تنها راه معاش خانواده است!

میگویند: لطمات سختی بر اقتصاد کشور وارد میشود!

اینها فقط بهانه است و هر کدام دال بر دست اندازی بیشرمانه به جان و حرمت این کودکان و گذاشتن تقصیر بر سر خانواده آنها میباشد. برنده اصلی در استثمار این کودکان تجار و دلالان دولتی هستند.

ما خواهان:

ممنوعیت فوری و بلاواسطه کار کودکان در این رشته هستیم. این کودکان باید تحت نظارت پزشکی و درمانی مجانی و تحت پوشش ارگان مستقل دولتی قرار بگیرند. راه بازگشت آنها به مدرسه هموار گردد.

به تمامی این کودکان به ازاء تمامی سالهای کار معادل حقوق نمایندگان مجلس بعنوان خسارت پرداخت شود. این خسارت تا رسیدن کودک به سن بلوغ باید بدست یک ارگان مستقل غیر دولتی سپرده شود.

همه والدین خانواده این کودکان باید تحت پوشش بیمه بیکاری شایسته و کافی برای زندگی معادل حقوق وزیران قرار بگیرند.

فروش فرشهای بافته شده توسط کار کودک باید بجرم شراکت در یک تجارت غیر قانونی ممنوع گردد.

ما خواهان شکل گیری یک جنبش سراسری و قدرتمندی هستیم که خانواده این کودکان در مرکز آن قرار بگیرند. این حرکت باید با حمایت گسترده همه کارگران و زحمتکش محله روبرو شود که اجازه نمیدهند محله آنها به مرکز بیگاری کودکان تبدیل گردد.

از همه فعالین و نیروها و احزاب سیاسی، و از همه مدافعین حقوق طبقه کارگر تقاضای حمایت از خواستهای ذکر شده را داریم.

علیه بیکاری



مارکس، بینوایان، مظلومان و حکومت خنده آور اسلامی سرمایه در ایران!

طبقات و دینامیسم فکری جامعه را دگرگون ساخته است. خدا اولین و بزرگترین قربانی این کشمکش بود. خدا پوچ شد. خدا را سرمایه سر پا نگه میداشت. سرمایه خود آنرا از آسمان بزیر کشید و قدوسیت آنرا به سخره گرفت. سرمایه خود خدا بود، حوصله از کف داد و خود بجای آن جلوس کرد. قایم باشک طبقه کارگر در ایران با اسلام جدی، واقعی و خونین بوده است ولی جز تکرار مسخره پدیده دو سه قرن پیش نیست. نمی توانست باشد.

امروز کارگر در عمق توهمات مذهبی و کور خود، در جایی که علی القاعده به خدا پناه میبرد، برای اینکه گرسنه نخواست باید دست بدعای کمیل ببرد "که قیمت نفت بالا برود"، "ترخ رشد و بهره وری سرمایه در سطح منطقه به میزان مطلوب کمپانی های غربی برسد"، "تکلیف جنگ اقتصادی میان چین و امریکا، میان پوتین و ترامپ شاید بادی به بیرق اسلام بیاندازد!" کارگر و مردم زحمتکش در ایران هیچ

وقت با این اندازه به پروردگار و عمق عتیق اصیل اسلامی نزدیک نشده اند. خدمات این حکومت برای دین مردم انکار ناپذیر است. اما امروز بهترین

آنچه که امروز در کشمکش میان سرمایه و کارگر در جریان است تا آنجا که به نقش خدا و مذهب مربوط باشد، اولترا فکاهی است. صد سال اخیر انسانها و طبقات و دینامیسم فکری جامعه را دگرگون ساخته است. خدا اولین و بزرگترین قربانی این کشمکش بود.

نمایندگان الهی هر روز صبح با لگد بهترین بندگان خود را از خواب توهم بیدار میکند. برای یک کارگر نان و سقف بالای سر، طول عمر متوسط، سر افراشته در مقابل بقال محل، قد و نیم قدی که نه گدایی بلکه راه مدرسه را در پیش بگیرد، یک قبر دو متری که بشود با عزت کپه مرگ را در آن گذاشت؛ امروز در گرو اینست که طوق پست ترین نمایندگان سرمایه در دنیای حاضر را به گردن بیاندازند. از مارکس نپرسید، بروید از آیت الله های قم، از متخصصین حکومت اسلامی، از کلید داران بهشت، بروید از کسانی که یک عمر را در تحقیق نزدیکی با رافت الهی از دریچه دین مبین صرف کرده اند بپرسید کجا و چگونه عدالت الهی دود شد و هوا رفت؟ چرا و چه کسانی از رهگذر حکومت عدل علی به آلف اولوف رسیدند و گردن کلفت کردند؟ چرا کارگری که مومنانه کار کرد و زحمت کشید عمر خود را بر باد داد؟

مذهب امروز در ایران هنوز نقش فعالی را ایفا میکند. خداوند محترم و نمایندگان اسلام باید ببخشند و با این واقعیت کنار بیایند که امت اسلام دست کم آنهایی که با

"مذهب افیون تودها است"، این از احکام پایه ای مارکسیسم است. اگر امروز مارکس زنده بود در برخورد با پدیده سرمایه و حکومت و نقش مذهب یادداشتهای خود را به کتو میز برگردانده و از خنده روده بر میشد؛ نه به خاطر اینکه پدیده فقر و درماندگی در ایران نمیتوانست از نظر او پنهان بماند. زمانی بود منطق کور سود سرمایه همانند طاعون بخش بزرگ جامعه به خاک سیاه مینشانند. "محرومان" اسم رمز دولت حاکم برای حواله دادن قربانیان به دنیای دیگر و رها کردن آنها به امید ترحم الهی بود. بخش بزرگ طبقه کارگر قبل از بحران نیز چیز زیادی نداشتند که از دست بدهند. مگر چند درصد آنها و فرزندان آنها از سواد و از امکان آگاهی روزمره از روندهای اقتصادی و

سیاسی جامعه خود تا چه رسد به تحولات دنیا برخوردار بودند. سالها زندگی در فقر که کمتر شناختی از دلایل آن داشتند، مقاومت های کور و

عصیانهای عموما بخون کشیده شده خود منشاء سیکل معیوبی از رقابت و تباهی اخلاقی عمل میکرد. "بینوای" دویست سال پیش اروپا، "محروم" صد سال پیش ایران، کارگری است که برای حفظ شغل و کسب درآمد ناچیز جز خداوندی در آسمانها قدرت دیگری برای در هم شکستن قدر قدرتی سرمایه روی زمین سراغ نداشت. خداوند تنها ندای امید و بهبودی بنظر میرسید و مذهب یک افیون برای حفظ غرور و شخصیت و شایستگی در مقابل تحقیر موجود عمل میکرد. برای صاحبان جامعه "زنده پوشی" ارجاع به لباس انسانها نبود، بینوایی یک هویت بود. انسانهایی که در بیغوله ها با سرما و گرسنگی و نادانی دست و پنجه نرم کرده و گویا سرمایه دار ما از سر انسانیت و تمدن با بکارگیری آنها در کارخانه بر سر این کارگران منت میگذاشت.

آنچه که امروز در کشمکش میان سرمایه و کارگر در جریان است تا آنجا که به نقش خدا و مذهب مربوط باشد، اولترا فکاهی است. صد سال اخیر انسانها و

کارگر و مردم زحمتکش در ایران هیچ وقت با این اندازه به پروردگار و عمق عتیق اصیل اسلامی نزدیک نشده اند. خدمات این حکومت برای دین مردم انکار ناپذیر است

ادامه مارکس، بینوایان

خداوند بیجا کرد زندان اوین را آفرید، خداوند بیجا کرد

کلید بهشت را در دست این حضرات قرار داد، خداوند

باد هوا و صد من یک غاز نماز جمعه عجالتاً نمیتوانند بیجا کرد مأموریت دفاع از منافع میلیونها کارگر و شکم خود را سیر کنند، عقل دارند، روزنامه میخوانند، شریف را بدست شوراهاى اسلامى و خانه کارگر سپرد دست چپ و راست خود را تشخیص میدهند؛ میبینند که تا به اندازه یک قرن چرک و خفت و التماس و این نه آسمان که وزیر کار است که بیکاری را سازمان در یوزگی را بر روی آن جامعه استفراغ کنند. سی سال میدهد. لابد در طویله مجلس شورای اسلامی پس از است از کارگر میخواهند در الگوی کربلا "مظلوم" سی سال کسی هست برای حضرات توضیح دهد که به باشد و بدهکار؛ در عوض در همین الگو کارفرما همین منوال چند سال دیگر قرار است نسل انسان زیر صاحب حق! راستی کارگر باید چند ماه در سال بر فرق خط فقر دوام بیاورد. آیا حدیثی را اندر رضایت سر بگوید تا امام سوم او ظهور کند و در موفقیت امت خداوندی در مصرف

"پای سرمایه های خارجی را در مناطق صنعتی ویژه باز کند؟"

طبقه کارگر هر چه هم که به افیون احتیاج داشته باشد آدرس

"بینوای" دویست سال پیش اروپا، "محروم" صد سال پیش ایران، کارگری است که برای حفظ شغل و کسب درآمد ناچیز جز خداوندی در آسمانها قدرت دیگری برای در هم شکستن قدر قدرتی سرمایه روی زمین سراغ نداشت.

سنگ بیابان در سبب کالایی کارگران را سراغ دارند؟ سوال اینست که گیریم در این سرزمین بند ناف

حکومت اسلامی در ایران عوضی است. کسی هست بپرسد این مجلس مافیایی سر کدام گردنه را گرفته است که هر روز به دستمزد کارگر دستبرد میزنند، حق و ذخایر صندوق بیمه اش را میدزدند، مصوبات رسمی آن کار کودکان است، بهره کشی خانگی آخرین سنگهای علایق خانوادگی را به ویرانه کشیده است؟ نمی تواند با هیچ خدایی راز و نیاز کند، یا سر خود را با آن گرم کند در حالیکه هست و نیستش را به یغما برده و به یغما میبرند.

حکومت را با بورژواهای سودجو و دیکتاتورها و استثمار میلیونها کارگر گره زده باشند؛ چرا یکبار هم شده از آسمان هم جز مثنی کلاش و دزد و کلاه گذار نصیب این مردم نشده است؟ سوال اینست که اگر قرار است بازار ارز و قیمت نفت و تورم و مقتضیات بازار کار تکلیف زندگی مردم را روشن کند؛ اگر معلوم شده است که دانشنامه حضرات در قسط اسلامی دردی را درمان نمیکند؛ چرا حضرات زحمت کم نمیکند، نمیروند انگلیسی یاد بگیرند، کتاب بخوانند و راه و روش بین الملل در مراودات سفارتخانه ها را بیاموزند تا شاید سبب خیر گردند؟

چه کسی گفته است که کارگر قرن بیستم باید فقیر باشد؟ کجا بود خداوند وقتی طبقه کارگر دستمزد خانواده پنج نفره به اضافه بیمه بیکاری را ضامن رفاه امروز خود نمود؟ میگویند همه چیز خلقت خداست و حکمتی در آن است. هر چه باشد خداوند بیجا کرد تورم را آفرید،

چه کسی گفته است که کارگر قرن بیستم باید فقیر باشد؟ کجا بود خداوند وقتی طبقه کارگر دستمزد خانواده پنج نفره به اضافه بیمه بیکاری را ضامن رفاه امروز خود نمود؟



کار کودکان در ایران منمصر به قالیبافی نیست. هیچ کس نمیداند و دولت ممتزم اساساً نمیفواهد بدانند

آمار دقیق یا نسبتاً دقیق اسارت کودک در پنبه تولید و تامین معاش بقدر است. هر کس تاریخ تمدن در

ایران را بنویسد گریزی ندارد که سهم کودکان در تولید ملی آنهم در قرن ۲۱ با باز کند. لابد رئیس جمهور این

مملکت و نمایندگان مجلس میدانند چند درصد مقوق ماهانه آنها حاصل کار کودکان است. لابد در دعای

بقاء مراجع تقلید جای ویژه ای برای وصول فمس و زکات از این کودکان منظور شده است. باید علیه کار

کودکان ایستاد. تاریخ ایران بدون یک ورق زین از بیداری و میدان ملی بر علیه کار کودکان از تمدن و

انسانیت فرستگها فاصله فواهد داشت

یارانه و خواست تامین زندگی

همه شهروندان جامعه

و کاملاً به سکوی حمله به کارگران تبدیل شده است. هر ماه یکبار با موعد پرداخت یارانه ها موج تبلیغی بزرگی تمام جامعه را فرا میگیرد. تقسیم یارانه ها به بخشهای مختلف، از جمله یارانه مسکن، یارانه خوراک و غیره عملاً راه را برای هر دله دزد حکومتی و سخنگویان بورژوازی باز میکند که نیاز و موقعیت و حقوق طبقه کارگر را به سخره بگیرند.

یک زمانی باید برای همیشه به یاوه گویی طبقه حاکم در زمینه بودجه و خزانه عمومی پایان داد. اینکه خزانه مشترکی برای طبقه کارگر و بورژوازی وجود دارد، همه و بیش از همه بورژواها در پر کردن آن نقشی دارند، و گویا در این میان دولتی هست که بیطرفانه و دوراندیشانه در حفظ خزانه در مجاهدت بسر میبرد یک داستان ساختگی و ادعای نفرت انگیز و مشمزز کننده است. در این تراوشات فکری بیمارگونه دست بر قضا همیشه طبقه کارگری هست که مصرف کننده بودجه است، این طبقه زیاده طلب است، این طبقه نه از پیچیدگی های اقتصادی چیزی میفهمد و نه گوشش به توضیحات رئیس بانک مرکزی هر چقدر هم که بزبان ساده باشد، بدهکار نیست! این طبقه دائماً دستمزد بیشتر میطلبد! طنز تلخ و گویایی است، در رونق پول پارو میکنند، دستمزد کارگر

پوپولیسیم به معنای کارگرپناهی و در دفاع از کارگر در صحنه جدالهای جهانی طبقه کارگر از اعتبار برخوردار نیست. در سیاستهای پوپولیستی منافع طولانی کارگر با انبوهی از تبلیغ و هیاهو در مقابل مصالح طولانی مدت کارگران و از گذر منافع خرد و گذرای این طبقه به حراج گذاشته میشود. پوپولیسیم طبقه کارگر را در جامعه به گروههای محروم و درمانده نزول میدهد، همیشه منافع بخشهای محدودی از طبقه را برجسته کرده و وحدت و اعتبار و حقانیت طبقاتی کارگران را قربانی میسازد. پوپولیسیم بیان عقل و تشخیص سیاسی طبقه کارگر نیست، بلکه همه دشمنی طبقه بورژوا در قالب چهره های آشغال آن طبقه را از زبان بخش های عقب افتاده کارگر به تحرک میاندازد. بهترین پوپولیستها پرچمداران تحقق ضد

حمله به طبقه کارگر، مبنای استثمار کارگری چه از زاویه پوپولیستی، چه در بحران و چه در رونق بر موقعیت اقتصادی طبقه کارگر استوار است: زندگی متکی به دستمزد، فشار اقتصادی برای امرار معاش، وابستگی به یک سرمایه دار که او را بکار بکشد، فشار گرسنگی و تباهی که او را وادار به تسلیم و سکوت میسازد

کارگری ترین سیاستهای طبقه حاکم در بحرانی ترین شرایط بوده اند. یارانه ها در ایران گواه گویای محتوای ضد کارگری سیاستهای ضد کارگری است.

همچنان ناچیز است. در بحران حقوق اربابان جامعه بی محابا سر به آسمان میزند، ارتشاء و دزدی و اختلاس بیداد میکند، دستمزد کارگران از همیشه کمتر است، از بیمه ها خبری نیست، بحران حاصل حکومت بلامنازع نمایندگان بلامنازع سرمایه است، اما یاوه گویی شان علیه کارگر از هر وقت بیشتر است.

حمله به طبقه کارگر، مبنای استثمار کارگری چه از زاویه پوپولیستی، چه در بحران و چه در رونق بر موقعیت اقتصادی طبقه کارگر استوار است: زندگی متکی به دستمزد، فشار اقتصادی برای امرار معاش، وابستگی به یک سرمایه دار که او را بکار بکشد، فشار گرسنگی و تباهی که او را وادار به تسلیم و سکوت میسازد. هدف اولیه از یارانه ها هر چه بوده باشد اما کشمکش بر سر یارانه باید فرصت طلایی برای پیش کشیدن پایه ای ترین طبقه کارگر چه برای خود و چه برای کل جامعه را فراهم ساخته است: همه شهروندان جامعه، بدون استثنا باید از جانب دولت تامین معاش گردند. این یک جهانشمول انسانی است و هیچ ربطی به

یارانه ها از ابتدا انتخاب کارگران نبود. این سیاستی بود که حکومت دست راستی شاه با سوبسید بخشی از نیازمندیهای پایه ای زندگی، عملاً دستمزد کارگران را برای سرمایه ارزانتر میساخت. این سوبسید برای ارزان نگه داشتن نیروی کار در خدمت بورژوازی بود. دولت بدون تن دادن به افزایش دستمزد راه را بر مبارزه و ستیزه جویی طبقه کارگر می بست و از آن مهمتر بعنوان کمک و اعانه دولتی میتوانست آنرا راحت تر پس بگیرد. احمدی نژاد راهی که شاه مبتکر آن بود را مایه افتخار خود ساخت.

سیاست حذف یارانه ها در عرض چهار سال از یک سیاست "دفاع از کارگر محروم و فقیر" در آن جامعه تماماً به یک سنگر سمپاشی علیه طبقه کارگر تبدیل شده است. صورت مساله اولیه یعنی، حذف سوبسید دهکهای بالایی جامعه و ثروتمندان از خزانه دولتی و به جای آن هدفمندی یارانه ها به کارگران و بخش های پایینی جامعه، دیگر لغت و لعاب فریبکارانه را به کنار گذاشته

یارانه ها از ابتدا انتخاب کارگران نبود. این سیاستی بود که حکومت دست راستی شاه با سوبسید بخشی از نیازمندیهای پایه ای زندگی، عملاً دستمزد کارگران را برای سرمایه ارزانتر میساخت

ادامه یارانه

نیست، او اصلا کسی نیست، تصمیم او پشتیبانی ارزش ندارد، " باد و بارانی" هست که میتواند از او بیکار، تن فروش یا گدا بسازد، که در آن راه برگشتی از فقر و تباهی نیست.

تامین زندگی پایه به معنای تضمین اینست که انسانها بتوانند آزاد باشند، فکر کنند، انتخاب کنند. این به سادگی مستلزم این است که شکم ها سیر باشند، نان را از دهان کسی قاپ نزد، از سرما نلرزید و از ابزارهای شراکت

در جامعه برخوردار شد. آیا جامعه انسانی از تامین این جنون و سرسام و قدرت تولید بشری بخش عظیمی از حد از نیازمندی شهروندان خود برخوردار نیست؟ این ادعا به اندازه قنوسیت همه خدایان عالم دروغ است. فکرش را بکنید چقدر خرج دستگاه مذهبی میگردد که سیر، سقفی برای حفاظت از گرما و سرما هر عضو مردم را به شکر گذاری فقر خود کنند. فکرش را بکنید تازه متولد جامعه را وادار میساخت با مقدرات طبیعت، با مخارج جاسوس و مامور و زندانبان و قاضی و اضافه حقوق لمپنهای

شوراهای اسلامی در خفه کردن صدای اعتراض کارگر در مقابل دستمزدهای ناچیز چند هزار تن مواد غذایی را میتوان تولید کرد. فکرش را

تامین زندگی پایه به معنای تضمین اینست که انسانها بتوانند آزاد باشند، فکر کنند، انتخاب کنند. این به سادگی مستلزم این است که شکم ها سیر باشند، نان را از دهان کسی قاپ نزد، از سرما نلرزید و از ابزارهای شراکت در جامعه برخوردار شد

با باد و باران به مقابله برخیزد. او را از این نبرد گریزی نبود، و پیروزی در گرو خوش شانسی او بود. یک فرزند خانواده کارگری امروز بستگی به اینکه در کدام "غار" بدنیا آمده باشد، باید در

شکار معاش در خیابانها در زیر دست و پای مردم، از میان سکه های سیاه ترحم آمیز که گاه به آسمان پرتاب فکری اساتید توجیه بردگی انسان، ساختمان قوه قضاییه میشود شریک شود. او حتی اگر زبان فارسی آموخته و وزارت کار بجای تولید کنندگان مزخرفات چند گاو باشد و حتی رادیویی باشد در میان آسمان ریسمان

یارانه ها باید به سطح تامین یک زندگی شایسته افزایش پیدا کند و باید به همه یکسان تعلق بگیرد. این سیاست انسانی است و بخصوص برای طبقات بالای جامعه لازم است که بجای تحقیر و توطئه علیه هموع زحمتکش بتوانند شرافتمند زندگی کنند. انسان باشند و سر خود را بالا بگیرند.

رئیس جمهور و بند بازی میان عبارات تورم و اشتغال و مصالح اقتصادی و سبد کالایی فرقی در سرنوشت او کوچکترین تغییری را حس نکند. او یاد میگیرد آنقدر انسان است که بدرد یک کارفرما بخورد. او یاد میگیرد که باید مواظب عواقب چاک دهانش باشد. او میتواند در جوار بیمارستانهایی که خود در ساخت آنها شریک شده از عفونت از پا در بیاید. او میتواند در یک چشم بهم زدن از یک خانه کرایه ای فکسنی به خیابان پرتاب شود. او آزاد است اما افسار زندگی او در دست خود

یارانه ها باید به سطح تامین یک زندگی شایسته افزایش پیدا کند و باید به همه یکسان تعلق بگیرد. این سیاست انسانی است و بخصوص برای طبقات بالای جامعه لازم است که بجای تحقیر و توطئه علیه هموع زحمتکش بتوانند شرافتمند زندگی کنند

زننده باد حکومت کارگری

یارانه ها از ابتدا انتفاع کارگران نبود. این سیاستی بود که حکومت دست راستی شاه با سوبسید بفضی از نیازمندیهای پایه ای (زندگی، عملا دستمزد کارگران را برای سرمایه ارزانتر میسافت. این سوبسید برای ارزان نگه داشتن نیروی کار در خدمت بورژوازی بود. دولت بدون تن دادن به افزایش دستمزد راه را بر مبارزه و ستیزه جویی طبقه کارگر می بست و از آن مهمتر بعنوان کمک و اعانه دولتی میتوانست آنرا رامت تر پس بگیرد. احمدمی نژاد راهی که شاه مبتکر آن بود را مایه افتخار فود سافت.

زنده باد انقلاب کارگری، مرگ بر ایران!

آنچه صنعت فرش ایران نامیده میشود اساساً یک شبکه مافیایی - دولتی است که هیچ آمار و ضبط و ربطی بر آن حاکم نیست. آمار قالیبافان بین دو تا چهار میلیون نفر حدس زده میشود که بعضاً با بخش های کناری از جمله رنگرزی و غیره این آمار به ده میلیون نفر هم گزارش شده است. فرش بعد از نفت بزرگترین صادرات این کشور بوده است. اما با این حال هیچ وقت و هیچ تلاشی برای شناسایی ابعاد و چگونگی کارکرد این صنعت صورت نگرفته است. تشکیلات اداری آن از سازمان فرش ایران تا دفاتر ویژه در همه وزارتخانه ها و سفارتخانه ها تا دفاتر شهری و روستایی بخش بزرگی از تشکیلات اداری دولتی ایران را تشکیل داده است. بزرگترین کارفرمای این مراکز تولیدی از بنگاههای تحت نظارت دولت از صندوقهای وام، وزارت کار و بنگاههای وابسته به کمیته امداد تشکیل یافته است. دفتر و دستک این بنگاه ها از هر گونه اطلاعاتی در مورد چگونگی تولید قالی مربوطه تهی است. چه کسانی در بافت و تولید شرکت داشته اند، در کدام ساعات شبانه روز، سن و سال کارگران، عوارض و شرایط کار ... هیچ چیز!

کارگاههای قالیبافی از پر تپش ترین محل کار در ایران بوده اند، ولی هیچ قاعده و قانونی بر آنها حاکم نمیشد. هیچ قاعده و حساب کتابی بر دستمزد کارگران و تولید کنندگان (نه کارفرما) آن ناظر نیست. کار کودکان و بهره کشی از زنان همواره لکه سیاه بزرگ بر پیشانی صنعت فرش ایران بوده است. هیچ کس منکر این واقعیت نیست. اما حتی یک پرونده بازرسی در پی کشف کار کودک در هیچ اداره ای در آن مملکت بچشم نمیخورد. بد رفتاری با کارگران، با زنان و کودکان قالی باف شهره عالم است؛ اما یک ورق پاره از سرگذشت یک زن و یا کودک در پرونده پلیس، یا یک مرجع فریادری برای قربانیان بچشم نمی خورد.

کار قالیبافی بر پایه کار ساده و یکنواخت کارگران هر چه جوان، و آنهم در کنج بیغوله های خانواده های فقیر متشکل از اتاقها و زیر زمینهای تاریک و نمناک؛ سر منشاء مخوف انواع بیماریهای ریوی، رماتیسم، مفاصل دردناک و دفرمه، آسیب های گسترده در بینایی، بیماریهای پیچیده در کمر و رحم زنان کارگر با عواقب بسیار دردناک بوده است. سالهای سال، دهها سال است، مراکز درمانی آن کشور در مقابل بیماری های مرتبط با کار قالیبافی بدون پاسخ وامانده اند. این بیماریها همانند یک اپیدمی از کرمان تا بوکان، از تبریز تا شیراز تمام آن جغرافیا را گرفته است، اما یک تک پرونده تحقیقات پزشکی در این مورد در تمام شبکه درمانی آن دولت وجود خارجی ندارد. تک تک این بیماریها مترادف با درد جانکاه برای بیمار است، در مقابل مراجعه فزاینده مبتلایان به بیماری مشابه خبری از یک درمانگاه ویژه در هیچ نقطه ای از آن جهنم دره نیست. سکوی کنار دار قالی محلی برای

سوختن و ساختن و برای دلداری مستاصل از مادران و خواهران از کار افتاده، آخرین پناهگاه از کار افتادگان است. سرگذشت "بیمه درمانی قالیبافان" را باید از نظر گذراند تا دید ارگانهای حکومت بورژوازی، دولت و مجلس و رسانه های نوکر آن چیزی جز ماشین سازمان دادن یک استثمار وحشیانه نیستند.

کار کودکان در ایران منحصر به قالیبافی نیست. هیچ کس نمیداند و دولت محترم اساساً نميخواهد بداند آمار دقیق یا نسبتاً دقیق اسارت کودک در چنبره تولید و تامین معاش چقدر است. هر کس تاریخ تمدن در ایران را بنویسد گریزی ندارد که سهم کودکان در تولید ملی آنهم در قرن 21 جا باز کند. لابد رئیس جمهور این مملکت و نمایندگان مجلس میدانند چند درصد حقوق ماهانه آنها حاصل کار کودکان است. لابد در دعای بقاء مراجع تقلید جای ویژه ای برای وصول خمس و زکات از این کودکان منظور شده است. باید علیه کار کودکان ایستاد. تاریخ ایران بدون یک ورق زرین از بیداری وجدان ملی بر علیه کار کودکان از تمدن و انسانیت فرسنگها فاصله خواهد داشت.

عطف توجه به کار کودکان در قالیبافی ها به خاطر وزن بالفعل اقتصادی آنست. بر مبنای اوضاع وخیم اقتصادی تماشایی است که چگونه کارخانه ای که بچرخد، شغلی که بشود به آن تکیه زد، کارفرمایی که یک تکه نان را به سفره محقر کارگر اضافه کند، برای توده کارگر فرج است. تماشایی است که داشتن یک شغل با همه شرایط غیر عادلانه و حتی غیر انسانی در دستمزد و شدت و ساعات کار برای بسیاری یک آرزو است. تماشایی است که دست راستی ترین بخش سرمایه میتواند افتخار بیشتری در دفاع از منافع کارگر را نصیب خود سازد، تماشایی است که اعتصاب و حق طبی کارگر نسبت به کارفرمای قهار جای خود را به محافظه کاری داده است. تماشایی است که چگونه سازمان یابی و مبارزه جویی کارگری غیر عاقلانه جلوه میکند.

عطف توجه به کار کودکان در قالیبافی بخاطر در هم بافتگی آن با ناسیونالیسم ایرانی آنست. کوچکترین حرکت و اعتراض کارگری بر علیه وضعیت کارگران قالیباف بلافاصله با گردان های سازمان یافته از روزنامه نگاران، سیاستمداران و قضات روبرو خواهد شد کارگران را با اتهام به خطر انداختن "منافع ملی" به سینه کش دیوار خواهند سپرد. آن زمان فستیوال تقدیر از کودکان نان آور، بساط تبلیغ در مورد تقدیر از پاسداران افتخار هنر و صنعت ایرانی جای خود را به نمایش قدرت نظم ملی و قاطعیت میدهد. اقتصاد مال خر اعلام میشود، دستجات باند سیاهی به خیابانها اعزام میگردد، محجوب و نمایندگان مجلس به گاری که فوت آب هستند اعزام میشوند و با چاقو زبان از حلقوم فعالین کارگری برای اربابان خود بیرون میکشند.

شورش کارگر بر علیه وطن پیش فرض رهایی او است. دفاع از شورش کارگری پیش فرض جاری شدن خون انسانیت در شریانهای یک جامعه است. انقلاب کارگری به این معنا است که ما کارگران خود را به مثابه یک طبقه واحد ببینیم. به

کار کودکان
در ایران
منحصر به
قالیبافی نیست.
هیچ کس
نمیداند و دولت
محترم اساساً
نمیخواهد بداند
آمار دقیق یا
نسبتاً دقیق
اسارت کودک
در چنبره تولید
و تامین معاش
چقدر است

ادامه زنده باد

امروز جستجو کرد. یا اولین تلاشهای ایجاد یک صندوق تعاونی که کارگران درس اعتماد و اتحاد را هر روزه مشق میکنند، عملاً خاکریزهای جدیدی به نفع کارگران تصرف شده است. امروز بهاندازه کافی از صندوقها و سندیکاها و مجامع عمومی وجود دارند؛ این تجربیات باید به حرف بیایند تا شور و شوق و اعتماد بنفس و پیشروی متحد را نوید دهند. انقلاب کارگری در گرو آگاهی عمیق به اینست که طبقه کارگر سرنوشت و منافع و میهن مشترکی با بورژوازی ندارد. انقلاب کارگری امر فوری و قاطع طبقه کارگر است اما با چشم باز در هر قدم خاک ایران را شخم میزند، گام به گام عقاید کهنه را به همورد میطلبد تا با بیشترین اتحاد ممکن را حول پرچم شرافت انسانی با خود همراه سازد. در حکومت کارگری همه ثروتها جامعه بدو صرف این خواهد شد کسی، هیچکس گرسنه نخواهد کسی از سرما نلرزد، کسی برای دیگری کار نکند، کسی حق نداشته باشد کرامت دیگری را بگرو بگیرد. حکومت کارگری باغ وحشی از از بوزینه های مبلغ نابرابری و خرافات حاکم بر ایران را گرد خواهد آورد. ایران را، آراء و عقاید و مناسبات حاکم بر آن پاک خواهد کرد. جامعه آینده مرگ ایران نفرت زده امروز و تولد ایران آزاد و برابر خواهد بود.

انقلاب کارگری ایران از آن لحظه که هر کدام از ما خود شخصا برای پیشروی و پیروزی آن چه کار معینی را در دستور گذاشته و چه چیزی را در این راه فدا خواهیم کرد، عملاً آغاز شده است.

قدرت طبقه متشکل خود ایمان راسخ داشته و آنرا نشان دهیم. هیچ گونه تفرقه ای را در صفوف طبقه خود نپذیریم. به همان اندازه که آگاهانه حدیث هر پیامبری را برای جدایی صفوف طبقاتی قاطعانه خنثی میکنیم، همزمان هیچ کارگری را هر چقدر نا آگاه و متعلق به این یا آن کیش و آیین تنها نگذاریم. انقلاب کارگری از آن روز که رهبران کارگری برای اتحاد صفوف کارگران در یک واحد کار بطور نقشه مند آستین بالا زده باشند، یک واقعیت ملموس است. انقلاب کارگری به این معناست که احاد طبقه ما، کارگران را آنطور که واقعاً هستند، تنها خالق ثروتهای جامعه ببینید، به شایستگی طبقه خود در اداره جامعه باور داشته باشند، رهبران امروز خود را به مثابه روسای شایسته دولت فردای کارگری بشناسند و بشناسانند و مثل برادر تنی از آنها دفاع کنند. انقلاب کارگری اینست که ما کارگران بیکار، زنان قربانی تبعیض، کودکان کار، معتادین و زخمهای ناشی از دستمزدهای لطمات ناشی از دستمزدهای پایین و قربانیان سوانح کار را به مثابه لطمه به پیشقراولان ارتش بزرگ طبقه در نبردهای بزرگ فردا در تصرف زندان اوین و کاخ ریاست جمهوری ببینیم، از هیچ دستاورد کوچک برای تخفیف لطمات بر طبقه خود چشم نپوشیم. شایسته ترین گردانها و شایسته ترین فرماندهان پیشروی طبقه کارگر را در مبارزات صنفی اما آگاهانه

خط میخورد. همه با هم افسوس میخورند و برای فرش بافان پستان ترحم به تنور میچسبانند.

صنعت فرش با همه جلال و جبروت حاشیه آن در واقعیت امر چیزی جز تولید فرش دستباف در کنج خانه نیست. اینجا خبری از تکنیک و ماشین بخار نیست. کار و تولید مربوطه از هزاران مجمع الجزایر دار قالی، تحت رهبری رئیس خانواده در محیط های دلخواه فراتر نمیرود. در این جامعه "صنعت فرش ایران" یک تابلو ملون و محل تلاقی مفاهیم پر طمطراق اقتصاد، صادرات و هنر و فرهنگ ملی ایرانی است. برای شناخت این پدیده کافی است پرده دودی چاپلوسی متقابل خیل مدبران خودکفایی اقتصادی، اندیشمندان کارآفرینی و جگرسوختگان فرهنگ ملی کنار بزنیم تا به یک لجنزار مملو از پستی و فرومایگی رسید. کافی است و باید این صنعت را از زاویه کارگران قالیباف دید. اینجا کل صحنه جامعه تبدیل به یک همکوشی اهریمنی برای وادار ساختن یک میلیون زن و کودک به یک کار جهنمی میگردد. هیچ انسانی بنا به انتخاب خود، بنا به توهم تامین زندگی به دامن دارهای قالیبافی پناه نمیبرد. هیچ انسان شریف با یک کور سو از رافت همسر و فرزندان خود را به صلیب قالیبافی نمیکشد. این خداوند

یک روح خبیث در کالبد یک ملت!

گفته میشود در قبایل وحشی دختران خود را زنده بگور میکردند. تاریخ در تکرار خود گواه آنست که در دل تمدن، مردم در ایران دختران خود را در دخمه های قالی بافی به قربانگاه میبردند... این مردم را جن گرفته است. آیندگان به ریش حماقت آنها خواهد خندید که چگونه برداشتشان از هنر و فرهنگ را از طبقات بالا دست به عاریت گرفتند. در مقابل هر هزار تبلیغ در مورد هنر تاریخی و فرهنگ یک نفر به کارگاههای قالیبافی سرک بکشد، در مقابل این بی فرهنگی، اینهمه نزول شان انسانی، اینهمه خونسردی در مقابل رنج همنوعان خود هاج و واج میماند. انگاری ذات برتر هنر ایرانی در هیبت دخترانی با لباسهای فراخ و رنگارنگ در دامنه تپه های پر از گل است که فرش پس از فرش به جامعه بشری تقدیم میگردد. همه در یک توافق نخراشیده درز میگیرند که این فرش یک کالا است، تولید و عرضه آن از قانون بازار تبعیت میکند. انگار این کالا در خلا تولید شده است، تو گویی تولید کننده ای در کار نیست، صاحب و فروشنده کالا و محرک سود آن

ناسیونالیسم و طبقه بورژوا همیشه قابلیت خود را در پیشرفتهای صنعتی به رخ طبقه کارگر کشیده اند. اگر حتی یک سر سوزن حقیقت در این ادعا وجود داشته باشد دو دهه اخیر در ایران را باید به عنوان بی عرضگی به ریش آنها الصاق کرد.



ادامه یک روح

درآمد حاصل از کار همسرانشان در خانه ناچیز است، اما هر چقدر هم که بیشتر کار میکنند اما نیاز به درآمد تکمیلی از کار خانه تمام شدنی نیست. امروز نه فقط فشار زندگی بلکه دوایر اداره کار، نه فقط تشویق بلکه شما را وادار به تسلیم در مقابل پذیرش کار خانگی میسازند. همان مجلس و دولتی که در مقابل ممنوعیت قراردادهای سفید چلاق است، به ماشین پر کاری از انواع قوانین برای آزاد گذاشتن دست کارفرمایان کار خانگی شده است. کارایی، شعبات بیمه اجتماعی و خدمات دولتی برای شهروندان، سفره رنگینی از شرکت های تولیدی صف کشیده اند. مشخصه کارفرمایان تازه در گستاخی آنهاست. طلبکارند. حریم شخصی شما جولانگاه آنهاست. جایی در خانه نموده که به اشغال خود در نیاورده باشند، وقتی برای استراحت و معاشرت برای کسی باقی نمانده است، کار مجانی سالمندان و کار کودکان بخش طبیعی از تولید را شکل میدهد. در این میان هیچ تضمینی و هیچ قانون و استنادی برای تعیین و پرداخت دستمزدها وجود خارجی ندارد.

هنر ملی از طویله ای است که چنین بهای سختی را به ضعیف ترین بخش جامعه روا میدارد؟ این کدام هنری است که جز در بیغوله های شهر شکوفا نمیگردد؟ این کدام خلقتی است که از دل کار کودک و تن بیمار نیرو میگیرد؟

قالی دستباف، چه در ایران و چه در سایر نقاط مشابه در جهان، ربطی به صنعت ندارد. برعکس، یک رشته تولیدی، سراسر مبتنی بر رقابت بیهوده با صنعت و ماشین به معنای دقیق و تکنیکی آن است. در پیچیده ترین حالت ممکن نخ های نازک تر باید در گره های محکم تر مطابق نقشه از پیشی بهم بافته شوند. این کاری است که ماشین و صنعت دقیقاً پاسخ گوی آنست. این کاری است که دستگاههای نه چندان پیچیده اتوماتیک در سالن هایی که نیاز به روشنایی ندارند، از پس آن بر میآیند. صنعت قالی دست باف حکایت رقابت با این دستگاهها در تولید و در رقابت بر سر بازار فروش است. قالی بافی دست باف یک

ناسیونالیسم و طبقه بورژوا همیشه قابلیت خود را در کار، نه نیازی به ایمنی کار و بهداشت و خوراک کارگران با توزیع نخ و یک چهارچوبه، در یک روز حتی یک سر سوزن حقیقت در این ادعا وجود داشته باشد دو دهه اخیر در ایران را باید به عنوان بی عرضگی به ریش آنها الصاق کرد. این دوره ای است که

قالی دستباف، چه در ایران و چه در سایر نقاط مشابه در جهان، ربطی به صنعت ندارد. برعکس، یک رشته تولیدی، سراسر مبتنی بر رقابت بیهوده با صنعت و ماشین به معنای دقیق و تکنیکی آن است

آفتابی محصول خود را به چنگ آورد. در این رشته قرار است کودکان و زنان با دستان هر چه نازک تر با دستگاهها به

رقابت برخیزند. تا زمانیکه بتوان یک فرش و زیلو را با قیمت ارزانتر از تولیدات ماشینی به بازار عرضه کرد، تا زمانیکه یک دختر و کودک را در یک دخمه به زنجیر بست این "صنعت" ادامه خواهد یافت.

ایران اساساً یک جامعه صنعتی است، بر روی دوش طبقه کارگر و بر اساس سود حاصله از استثمار کار خلاقانه کارگران در مدرن ترین عرصه های تولیدی کعبه آمال بورژوازی شکل گرفته است. یک کارگر نفت اهواز و یک کارگر ایران خود رو در تجربه مستقیم مشترک خود میتوانند شهادت بدهند پا به پای عقب راندن دستمزدها و تشدید شرایط کار در کارخانه ناگهان سر و کله "صنایع" دیگر پیدا شد که دندان به کار کودک و همسر او تیز میکرد. کسی بخاطر

میاورد از کی محلات کارگری جولانگاه کارفرمایان تولیدات خانگی شد؟ کسی میداند چگونه همسر خانواده کارگری بیکار شد و پس از طریق کار در خانه شریک تامین زندگی خانواده گردید؟ کارگر نفت و کارگر ماشین سازی در این تجربه شریک هستند که

ایران اساساً یک جامعه صنعتی است، بر روی دوش طبقه کارگر و بر اساس سود حاصله از استثمار کار خلاقانه کارگران در مدرن ترین عرصه های تولیدی کعبه آمال بورژوازی شکل گرفته است

آن زمانیکه طبقه کارگر بتواند بیمه بیکاری و دستمزد مکفی و ساده ترین حقوق کارگری را به کرسی بنشاند، آنوقت زمانیکه سهم سود کارفرمایان از قیمت تمام شده فرش پایین بیاید و بر اثر رقابت نتوان قیمتها را به دلخواه افزایش داد، متخصصان حاشیه تولید ملی مثل یک کاخ کاغذی فرو میریزد و افاضات مربوط به فرهنگ و تاریخی و هنری حاشیه آن دود شده به هوا خواهد رفت. آنوقت تازه زنان بافندگان، آنهایی که مایل باشند، محصول کارشان را به قیمت گزاف (قیمت واقعی آن) در گالری های لوکس هنری و در قصرها به نمایش گذاشته و فخر خواهند فروخت.

ساختمان مجلس و وزارت کار را به آبریزگاه عمومی تبدیل کنیم!

ارزانترند، نه سقف میخواند و نه لزومی به روغن کاری وجود دارد!

یک بار دیگر به عکس دستگاهها نگاه کرد و دید که تقریباً تمام قیمت فرش حاصل هنر و زحمت قالیبافانی است که با هر قالی که بافته اند باز فقیرتر شده اند، چرا که دستمزد ناچیز آنها حریف مخارج زنده ماندن هم نمیشود.

کار برای کارگر نه صرفاً حرکات مکانیکی دست و پا به سمت چپ و راست بلکه پروسه ای است که با روح و تمام هستی انسانی خود در آن شریک میشود. فرش تولید شده در هر گره در هم کوبیده نه فقط نفس کار بغایت رنج آور زنان و کودکان کارگر بلکه همه ذوق و ابتکار، مهارت و آن همدلی مشترک را در خود دارد. فرشبافی را باید از چشم این کارگران دید. طول عمر هر یک بیشتر از خاطره پانزده یا بیست قالی قد نمیدهد که روزها و ماهها به هر یک خیره ماندند و جوانی و کودکی، شور و شوق خود را فرو خوردند. سالهایی که قالی پس از قالی به کام فرسودگی و بیماری و آینده تاریک فرو رفتند.

کار کودکان نوک کوه یخی عظیم از نکیت و تباهی است که تمام جامعه را فرا گرفته است. کار کودکان در ایران قریب سه میلیون نفر را شامل میشود، کمتر یا بیشتر، اما مساله مهمتر آنست که این عرصه تماماً توسط دولت حمایت، بازسازی و مورد تقدیر قرار میگیرد

کار کودکان نوک کوه یخی عظیم از نکیت و تباهی است که تمام جامعه را فرا گرفته است. کار کودکان در ایران قریب سه میلیون نفر را شامل میشود، کمتر یا بیشتر، اما مساله مهمتر آنست که این عرصه تماماً توسط دولت حمایت، بازسازی و مورد تقدیر قرار میگیرد. برای رهایی از این شرایط باید این دولت را بزیر کشید. این کودکان حق دارند تصمیم مشترک همه انسانهای شریف و همه کارگران برای پایان دادن به این شرایط را همواره و بارها و بارها ببینند و لمس کنند. و این غیر ممکن است که علیه بانیان این شرایط کینه بدل گرفت و کینه را فریاد زد. شاید بهترین راه تبدیل ساختمای وزارت کار و مجلس به آبریزگاه عمومی باشد، و بهتر آن است که سگهای محله را هم با خود ببرند.



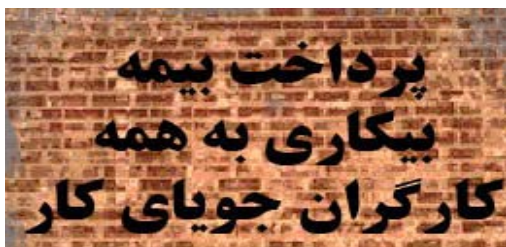
Photo: Majid Haghdoust

تنها یک نگاه به عکس مجاور پرده از راز پنهان بازار بزرگ "فرش ایران" برمیدارد. کار کودکان در هر عرصه و در هر دامنه ای نفرت انگیز است. فلسفه حسرت عظیم و دل بیقرار دلالان و تولید کنندگان و فروشندگان فرش در دل این عکس کوچک فوران میزند. اگر قدمت فرش بافی را ۱۵۰۰ سال در نظر بگیریم، در تمام طول این زمان ابزار تولید فرش اساساً تغییر نیافته است. هیچ نیازی به بهبود شرایط کار، موثر کردن ابزارها حتی به

منظور تسریع پروسه تولید فرش دستیاف حس نشده است. این ابزارها برای کارگران این رشته، که همواره زنان و کودکان اساساً دختر را شامل بوده است، خطرناک و مساوی لطمات جسمی بوده است. ولی هرگز محرکی برای بهبود آن وجود نداشته است. رنگ و هیبت زمخت آنها در دستان کوچک کارگران قالیباف، با خشونت و توحش ناظر بر کار و زندگی آنها مطابقت کامل را بدست میدهد.

کالایی که امروز در بازار فروخته میشود بخشا ناشی از مواد اولیه و فرسودگی دستگاهها و بخشا ارزش کارگر است که بر اساس مهارت و توانایی وی رقم میخورد. در مورد فرش میبینم قیمتی که تجار و فروشندگان به حیب میزنند اساساً حاصل کار کارگران قالی بافی است که با دستمزدی ناچیز که از چنگ آنها درآورده اند. چرا باید کارفرمای ایرانی در پی استفاده از ماشین های نساجی ساخت چین باشد در حالیکه کارگران "عزیز ساخت ایران همیشه پرافتخار" هم

کالایی که امروز در بازار فروخته میشود بخشا ناشی از مواد اولیه و فرسودگی دستگاهها و بخشا ارزش کارگر است که بر اساس مهارت و توانایی وی رقم میخورد.



کار آفرینی:

وارونگی در کار، در زندگی و در رويا!

جامعه بورژوازی روی سر خود ایستاده است، وارونگی خصلت ذاتی آنست و در این مورد کارآفرینی شاخص ترین این وارونگی است. کارآفرینی را باید نه بعنوان طرحی برای کار بطور کلی، کار بمعنای متعارف آن، بلکه نوع معینی از اشتغال همراه با خلسه عرفانی از نوع اثنی اعشری دید. چیزی شبیه قمه زنی. همان قدر پوچ، همان قدر با محتوای حقیر اما ظاهر پر سر و صدا، همانقدر برای منافع شخصی در عین حال پر منت بر سر ابواب جمعی رهگذران از همه جا بی خبر، همان قدر پیچیده در لفافه عقل فردی در عین حال سر کیسه شدن توسط مردک فرصت طلب نوحه خوان! پدیده های منفی در تاریخ را کم نمیشود سراغ گرفت که تیشه به ریشه یک ملت زده باشند. کار آفرینی یک مدینه فاضله پوچ و کاذب و ساختگی است که جمعیت اصلی و زحمتکش جامعه را در تشخیص منافع خود کور کرده است. کارآفرینی قادر است بزودی زود این مردم را علیه خود بشوراند. کاش این اتفاق بیافتد، شورش تنها راه نجات از بختکی است که بر جامعه ایران سایه انداخته است.

کار آفرینی و یا به عبارت اصلی خویش "اقتصاد میکروسکپی" از قدمت زیادی برخوردار نیست. آنچه که زمانی طرحی برای مبارزه با گسترش فقر عمیق در کشورهای جهان سوم بود امروز یک ترند جهانی است که حتی در کشورهای غربی جای پا پیدا کرده است. هدف اصلی از این طرح شهروندان در کشورهای با جمعیت زیاد، فقر پایدار و تحت حکومت دولتهایی بوده است که امید چندانی برای بهبود زندگی مردم در آنها متصور نبود. در چهارچوب این طرح مردم میبایست خود به فریاد خویش برسند. وامهای کوچک میبایست پشتوانه انگیزه و ابتکار و کار مردم چه در تنهایی و چه در اشتراک با یکدیگر قرار بگیرد.

این طرح تحت عنوان کارآفرینی بخش بزرگی از اقتصاد ایران را در بیست سال اخیر بخود اختصاص داده است. ابعاد این پدیده بسیار گسترده تر از آن است که بتوان ابعاد دقیق و واقعی آنرا بسادگی در یک تصویر گنجاند. کارآفرینی در اقتصاد، در معیارهای اجتماعی، در تامین معاش، در روحیه انسانها، در رابطه مردم با دولت و در افق ها و معیارهای فردی تاثیر عمیقی بجا گذاشته است.

در عرض چند سال سراسر ایران و بخصوص شهرهای بزرگ در قرق شهروندانی درآمد که یک شبه اراده کرده بودند ثروتمند بشوند، شهروندانی که یک شبه جوهر ناشناخته درون خود برای صعود از نردبان ترقی را کشف می کردند. در یک چشم بهم زدن شرکت های "بله ما میتوانیم!" در هر کوی و برزن مثل قارچ سبز شد. و مدت زمان زیادی لازم نبود تا اوج این نردبان ترقی در انبوهی از کار خانگی مشقت

عطف توجه به کار کودکان در قالبیاتی ها به خاطر وزن بالفعل اقتصادی آنست. بر مبنای اوضاع وخیم اقتصادی تماشایی است که چگونه کارخانه ای که بچرخد، شغلی که بشود به آن تکیه زد، کارفرمایی که یک تکه نان را به سفره محقر کارگر اضافه کند، برای توده کارگر فرج است

طنز

کارگران و فرهنگ کار: سعدی یا حافظ؟

هنر نزد ایرانیان است و بس! این حکمی است که فارسی زبانان ایران شناس در آن متفق القول هستند. بعلاوه گفته میشود زیباشناسان مستقر در دهانه خلیج زبان بسته همیشه فارس هم معتقدند مردم ایران مه رو و شرمگین و خوش مشرب و با نمک تشریف دارند. طلب استدلال و برهان از ایران شناسان بیهوده است، شواهد تاریخی قوی انکار ناپذیر تاریخی از زبان شاعران و ادبا در این مورد جایی شبیه نمیگذارد. اگر هم کسی باور ندارد میتواند از ایران شناسان معاصر در نماز جمعه تهران بپرسد که چگونه مه رویان ایرانی حتی از پس هفت هشت لایه مانتو و حجاب هرچه ایمان و تقوا نزد مردان ایرانی را ریده مال کرده و آنها را حتی در صف و اتوبوسهای جداگانه از راه بدر میکنند.

از آنجا که ایرانیان بجز هنر و زیبایی از جمله از عقل هم برخوردارند و پس از چند هزار سال تمدن دریافته اند که "زیبایی" نان نمیشود، تحقیقات خود را متوجه جایگاه کار در میان ایرانیان ساخته اند. از شما چه پنهان تحقیقات پس از تحقیقات، علمای معمم و مکلا یکی پس از دیگری، هر روز بیش از روز قبل متفق القول میگردند که بند ناف ایرانیان، حالا هنر سرشان را بخورد، مهتر اینستکه با تنبلی و مفت خوری گره خورده است. ایران با بحران فرهنگی در زمینه کار روبرو است. عده ای معتقدند مشکل از ملی شدن نفت است، در یک سوء تفاهم، ملت به خانه رفته و بجای کار، طاقیاز دراز کشیده و منتظر بشکه نفت از سهمیه خود ننشسته اند! ظاهرا قرار است مصدق و ملی شدن نفت از سابقه افتخارات ملی ایران زمین خارج شود و در صفحات مربوط به توطئه کارگران نفت در اشاعه تنبلی ثبت گردد! از آنجاییکه افتخارات ملی کم نیاید قرار است مجاهدت آ سید جواد ظریف بزبان انگلیسی برای قانع کردن جان کری مبنی به قبول تعهد دولت متبوع در عدم تکرار حماسه تسخیر سفارت جزو افتخارات ملی ثبت گردد. بنا به تجربه قبلی و قبل از اینکه باد پول مفت به دماغ کارگران بیافتد، مراکز صنعتی ویژه در قراردادهای گنجانده شده نا هم کارگران ایرانی با کار کمرشکن در این مراکز قدر سرمایه دار ایرانی را بدانند و مهمتر اینکه کارگران با آموختن زبان انگلیسی خود بتوانند نسخه اصلی قرارداد برجام را خوانده و اصل

ادامه کار آفرینی

ادامه طنز کارگران و ...

ماجرای را برای نمایندگان مجلس تعریف کنند.

برای رفع هرگونه سوء تفاهم لازم میدانیم به آگاهی قاطبه مردم ایران برسانیم محققین جامعه شناس ما در چند زمینه جزیی ول معطل هستند.

اولاً، بیسوادی و عدم دسترسی به روزنامه بجای خود، راستش عقل این جماعت باید پارسنگ بردارد که از دستمزدهای سه برابر زیر خط فقر بی خبر هستند. خوش بحال این حضرات که حقوق ماهانه شان سر ماه پرداخت میشود. خوش بحال اینها که از ماجرای جانورانی مثل مرتضوی و ماجرای دزدی و ارتشاء و حقوقهای افسانه ای بی خبر هستند.

ثانیاً، از آنجا که تحقیقات مربوطه بزبان فارسی است محقق مربوطه از برخورداری از وجدان بی نیاز است. اینها کارگر را داخل آدم حساب نمیکند. اینها متعجب هستند که چرا گاوآهن به کارگر بسته نمیشود. حضرات از دیدن طلب بیمه بیکاری از جانب کارگران رسماً شاخ درآورده و دعای وحشت میخوانند. از نظر اینها محلات کارگر نشین باید مملو از کثافت باشد، کمتر عمر کنند، پول بیمه شان بالا کشیده شود، درد بکشند ... بله به این سادگی که این اقلام از پول نفت تامین میگردد، و کارگر را تنبل میکند.

اما هنوز قسمت اصلی و با مزه این محققین شوخ طبع چخ بختیار باقی است. بسپارند کسانی که مثل محقق جامعه شناس استخوان خرد کرده آقای ابراهیم فیوضات، مسئول بخش صنعت انجمن جامعه شناسی ایران، معتقدند که "ادبیات ایران مشوق فرهنگ کار نیست." ایشان اهل بخیه است و مانند احمد کسروی حافظ را به عنوان یک نقطه ضعف برای کسانی که حافظ را میخوانند میشناساند. چرا؟ ایشان اضافه میکند که حافظ خواندن وقت تلف کردن است، فال گرفتن با حافظ خرافات را دامن میزند. ایشان معتقد است اگر حافظ به جای عرفان عقلانی فکر میکرد و اگر در اشعارش افراد را به تلاش و عقلانیت دعوت میکرد وضع ما هم بهتر بود....

شما خوانندگان این سطور لازم نیست دلتان برای حافظ بسوزد. حافظ و حافظ خوانها از حماقت های بسیاری جسته اند. نباید از آقای فیوضات بپرسید که چگونه است ایشان از وقت تلف شده مردم در سینه زنی ها از خرافات مردم در استخاره های اسلامی به حرف نمایايد؟ از همه اینها بگذریم آیا واقعاً ایشان انتظار دارند کارگران با یک قطعه شعر حافظ از این هم بیشتر کار

بار به ثمر بنشیند. با گسترش بیکارسازیها و کور شدن افق اشتغال دسته دسته کارگرانی که میبایست در صف مطالبه بیمه بیکاری با دولت بجنگند، راه خانه در پیش گرفتند تا در تنهایی از پس تامین معاش برآیند. بیمه بیکاری یک سنگر مبارزاتی، مولد غرور و همبستگی میتوانست باشد و هر قدم پیشروی در آن میتوانست راه تحمیل خواستههای بزرگتر را هموار کند. صف اعتراض کارگری بند ناف خانواده کارگری را با بیمه های اجتماعی با خود پدک میکشید. بجای صف مبارزاتی اینبار میلیونها کارگر شهری در خانه های خود و با بکارگیری فرزندان جگرگوشه خود مجمع الجزایری از محیطهای قرون وسطایی تولیدی را شکل دادند.

خانه، اگر در معنای متعارف آن نشانه هایی از امنیت و آرامش را به ذهن متبادر میکند، اگر خانه برای بورژوازی جامعه در یک رابطه نزدیک با نفس تقدس مالکیت خصوصی عین امنیت است، اما نوبت به کارگر که میرسد خانه چیزی جز حیاط خلوت طبقه بورژوا نیست. خانه، برای کارگر همواره ادامه طبیعی و منطقی کار روزانه جایی است که لش در هم کوفته اش را برای همسر و فرزندان به ارمغان میبرد. دستمزد کارگر همواره حریم خصوصی او و خانواده اش در چهار دیواری خانه، تازه اگر خانه ای در کار باشد را رقم زده است. با دستمزد زیر خط فقر، ساعات طولانی و شرایط دشوار کار، و در غیاب تشکل و امکان چاره جویی طبقاتی، بناچار خانه و خانواده آخرین خاکریز نبرد زندگی است. ادر آخرین مشتم بر دیوار کوبیدنها و در آخرین نجاها خانواده کارگری تنها نیستند. خیل بزرگی از علما و مقامات در گوشه خانه کارگر چمباتمه زده و با کمال میل و دلسوزانه با همه هیبت الهی و دولتی آن عصای دست کارگر میشوند، که اگر اعتصاب میتواند مانند کارگران آفدره با شلاق پاسخ بگیرد، اگر مصادره انبارهای غذایی سرنوشت بد تری به همراه دارد، در عوض میتوان کودک را به گدایی فرستاد، زن خانواده را میتوان به همبستری با بیگانگان سپرد. کارگر اشتباه میکند اگر خود را تنها حس میکند، پس وزیر کار برای چیست؟ بیخود میگویند نمایندگان مجلس پول مفت میگیرند! فردای روز تصمیم شما، تک تک مقامات دولت اسلامی عزیز دست شما را میبوسند، فرش قرمز زیر پای شما پهن میکنند. قانون پس از قانون با جزییات با حوصله به شما توضیح توضیح میدهند گوش کودکان را به دست کارفرمای کدام جهنم دره بسپارید. مقامات نیروهای انتظامی نیز کروکی شهر در مناطق کاملاً امن در تن فروشی همسران را مجاناً در اختیار شما قرار میدهند. علمای دینی فکر همه چیز را کرده اند، فصلهای معینی از کتاب مقدس تا اطلاع ثانوی و تا تعیین تکلیف برجام کان لم یکن است!

کار آفرینی و
یا به عبارت
اصلی خویش
"اقتصاد
میکروسکوپی"
از قدمت
زیادی
برخوردار
نیست. آنچه که
زمانی طرحی
برای مبارزه با
گسترش فقر
عمیق در
کشورهای
جهان سوم
بود امروز یک
ترند جهانی
است که حتی
در کشورهای
غربی جای پا
پیدا کرده است

ادامه ادامه کار آفرینی

ادامه طنز کارگران و ...

کنند و از این هم کمتر دستمزد بخواهند؟ چرا این نصایح و چنین دیوانی را برای فیضیه قم و مجلس شورای اسلامی و جناب وزیر کار آرزو نمیکنید؟!

اما جمیع این فاضلان از سعدی راضی هستند. سعدی ستاره درخشان فرهنگ کار در زبان فارسی است. او را بخاطر فقط یک جمله "برو کار میکن مگو چیست کار" تقدیس میکنند و روی شانه های خود میچرخانند. این جمله را در کتب مدارس بخورد شاگردان میدهد. کسی نمیداند سعدی از کجا نان خود را تامین کرده است. اما اگر امروز زنده بود عضو اتحادیه نویسندگان می شد، بیمه بیکاری طلب میکرد، بیمه درمانی میخواست، برای دستمزد بیشتر یقه مقامات را میگریخت. اگر سعدی زنده بود چهار شعر دیگر برای وزیر کار مینوشت که دست کارگر را از کار و اشتغال کوتاه نکند.

سعدی بیگناه است، اما بورژوازی ما قبل از توکل به نفوذ کلام سعدی بر کارگر به وزیر کارش، به گردان ویژه سرکوب، به شورای اسلامی، به نوحه خوان صحنه ساز عاشورایی و به تحمیل فقر بیشتر به کارگر متکی است. راستش این افکار مشعشع بدر چیزی و کسی نميخورد. فرهنگ ایرانی در زمینه کار بشدت فقیر است. در فشانی های این حضرات و آب آویزان دهان خبرنگار روزنامه ها گواه است. هر چه هست اظهارات بی ارزش و ارزانی است که این جماعت آنهم حرف در دهان حافظ و سعدی میگذارند از حقارت بیشتر خودشان پرده بر میدارد.

تا آنجا که به کارگر و مبارزه او مربوط باشد پیمان و پیاله و سر و سودا و پاک باختگی حافظ بیشتر با نیازهای او برای "انداختن طرحی نو در فلک" بکار میاید. سعدی پیش کش حضرات!

اگر تک تک سطور فوق ضربدر چهره های واقعی از اعضای طبقه کارگر چیزی کمتر از توحش بنظر نمیرسد، کار خانگی اوج این توحش است. اینجا کارگر خود نقش کارفرما را بعهده میگیرد. توهم لباس "اراده" بر تن میکند و همه بار تولید و رقابت و فروش و کسب سود را بر روی دوش او قرار میدهد. دو دهه اخیر ایران تاریخ در هم شکستن هست و نیست بخش بزرگی از نیروی طبقه کارگر در چهارچوب طرح کارآفرینی است. این طرح پای کارفرمای ایرانی را رسماً و به معنای واقعی کلمه به خانه کارگران باز کرد. راهی را باز کرد که بخش بزرگی از زنانی که با آزادی یک تنه در مقابل مردسالاری مخوف جامعه روی پای خود ایستادند را از طریق کار خانگی در منگنه تحقیر و تعرض جنسی قرار دهند. دولت راه تازه ای را یافت که از صندوقهای خیریه یک قربانگاه تازه بهره کشی افسانه ای از بی پناه ترین بخش جامعه، از بیوه ها و یتیمان و معلولین سود کلان به جیب بزند. در این رهگذر یکی از کثیف ترین دولتهای دوران سرمایه تاریخ بشری فرصت پیدا کرد در حالیکه صندوق بیمه بیکاری او تنها یک درصد از ده میلیون بیکار جامعه را در بر گرفته است، تمام کثافت ذاتی خود را از در پس تبلیغات و هیستری کارگران تنبل و مفت خور رو به شرافت مند ترین بخشهای جامعه استفراغ کند.

ایران قطعاً سرزمین تحقق رویاهای بزرگ طبقات دارا بوده است. در این جامعه بخش بزرگ طبقه کارگر در مدرن ترین صنایع و رشته های تولیدی کار کرده و پشته های افسانه ای از سود را نصیب سرمایه ساخته اند. بانکها با مشکل انباشت پول دست و پنجه نرم میکنند، دستگاه عظیم دولتی با مخارج عظیم پای پای ساکنین مناطق لوکس به قیمت تباهی مطلق کارگران عسلیه ساکن در کانتراهای موقت خیال فروکش ندارند.

امروز در فروکش تب پدیده کارآفرینی، پس از آنکه میلیونها کارگر و ضعیف و کبیر خانواده کارگری وجب به وجب خاک آن میهن را شخم زده، ثروت آفرینند، خون گریستند و جز محرومیت نصیبی نبردند، طبقه کارگر در مواجهه با یک حکم بدیهی مواجه است که قدرت او در روشن بینی او، در اتحاد طبقاتی او و در پیگیری خواست های دستمزدها و بیمه بیکاری برای همه اعضای طبقه است. در جامعه بورژوازی، مدینه فاضله یک بورژوازی انساندوست و کارگر پناه یک سم است؛ در جامعه بورژوازی برای کارگر گنج نیافته ای در کار نیست و هر کور سوی امید در دشمنی بی کم و کاست با سرمایه نهفته است. باندازه بورژواها باید یک طبقه بود و در راه منافع طولانی خود، از حکومت کارگری کوتاه نیامد.

ایران قطعاً
سرزمین تحقق
روایه های
بزرگ طبقات
دارا بوده
است. در این
جامعه بخش
بزرگ طبقه
کارگر در
مدرن ترین
صنایع و رشته
های تولیدی
کار کرده و
پشته های
افسانه ای از
سود را نصیب
سرمایه ساخته
اند.

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سرمدبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.